

پیش‌خوان

نظرو گذری بر مدیریت نظامی، در اندیشه شهید آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای

در تهیه ابزارهای نظامی به خارج محتاج نباشید

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که در عنوان خویش آورده به بازخوانی موضوع مدیریت نظامی در اندیشه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای است. این

پژوهش ازسوی مؤسسه فرهنگی-هنری فخرالامه(ع) انجام شده و انتشارات انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار کتاب کرده‌است. تازنمای ناشر در باب مضمون و محتوای این تحقیق، اشاره به نکات بی‌امده‌وارفروتنهاده‌است: «کتاب مدیریت نظامی از مجموعه پنج جلدی میدان مدیریت، چند و چون مدیریت نظامی را در اندیشه رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) بررسی می‌کند. این نوشتار که به همت جمعی از محققان حوزه مدیریت و مبانی انقلاب اسلامی در مؤسسه فرهنگی هنری راه فخرالامه(ع) گردآوری شده‌است، در دیگر مجلدات خود اصول عمومی مدیریت، مدیریت فرهنگی، قضایی واقتصادی را نیز از دیدگاه رهبر اجمند انقلاب بازخوانده‌است. کتاب مدیریت نظامی همچون کتاب اصول عمومی مدیریت با درآمسی درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلامی آغاز می‌شود و رفتار پیامبران و اهل‌بیت(ع) را گواهی بر این ادعای داند. پس از آن، با توجه به اینکه نیاز قطعی یک حکومت پهرمندی از قدرت نظامی است، جایگاه نیروهای مسلح در نظام اسلامی به تفصیل بیان می‌شود. دفاع از مستضعفان، جبهه مقاومت و آرمان فلسطین، در کنار خود کنفایی، استقلال نظامی و رسیدن به قدرت بازدارنده نظامی به عنوان اهداف مدیریت نظامی مطرح می‌شوند. کتاب، اصل مهم اتکا به درون در عوض التماس به بیرون را اصلی اساسی در خودکنفایی نیروهای مسلح بیان می‌کند تا جایی که در بخشی از کتاب و از بیان رهبری



✔ شهید آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای

در لباس نظامی

چنین می‌خوانیم: «کاری کنید؛ در تهیه ابزارهایی که در درون نیروهای مسلح به آنها احتیاج دارید، در بیرون این مرزها به کسی محتاج نباشید؛ نیت‌تان این باشد.»
۱۳۴۲ که منجر به رسوایی یکی از وعاظ‌الاسلاطین اصول مدیریت نظامی، کاربردی‌ترین و مهم‌ترین فصل کتاب است. این فصل با پایبندی به حدود الهی آغاز و سایر مکتب‌ها و کشورها تقلید می‌شود. پس از این، دفاع از انقلاب اسلامی به عنوان اصلی‌ترین وظیفه نیروهای مسلح برشمرده می‌شود. مقام معظم رهبری با ارائه راهکارهای متنوع، نیروهای مسلح را به ایجاد پیوند مستحکم با مردم و برقراری پیوند قلبی میان فرمانده و نیروها توصیه می‌کنند. صفحات پایانی کتاب به موضوعاتی از قبیل: نمایش عزت و اقتدار نظامی و انشراق اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی اختصاص دارد. متناسب با اندیشه‌های معظم‌له، دانشگاه‌های نظامی کانون آرزومند پرورش نیروی انسانی آگاه، شجاع و کارآمد هستند. این دانشگاه‌ها علاوه بر متعالی ساختن تخصص‌ها به پرورش تعهد افراد نیز همت می‌گمارند و دو بال علم و ایمان را در کنار هم تقویت می‌کنند. برخی نکات کلیدی تحلیل‌شده در کتاب عبارت‌انداز:
۱- شاخص‌های فرماندهی در تراز انقلاب اسلامی که عبارت‌اند از تدبیر، شجاعت، اخلاص، هوشمندی راهبردی، هم‌افزایی با سایر نهادها و رعایت عدالت در میان نیروها.

۲- ضرورت مردم‌پایه بودن نیروهای مسلح، بدین معنا که نظامیان باید از دل مردم برآمده، مورد اعتماد مردم باشند و در خدمت آرمان‌های ملت عمل کنند.
۳- اهمیت آموزش مستمر و ارتقای معنوی، به مفهوم آنکه آموزش صرفاً در سطح تاکتیکی کافی نیست؛ آموزش عقیدتی، اخلاقی و فرهنگی نیز باید در سطح راهبردی دنبال شود.

۴- تعامل ار تش و سپاه در نظام دفاعی یکپارچه، در شرایطی که رهبری انقلاب بر هم‌افزایی و هماهنگی میان ارتش و سپاه تأکید دارد، نه رقابت و موازی‌کاری...»

■ **محمد رضا کاتبینی**

رهبر شهید انقلاب اسلامی در دومین سفر مبارزاتی خویش در سال ۱۳۴۲ به شهر زاهدان رفت و در ظهرگاه نیکه ماه رمضان، در مسجد شیعیان آن به ایراد یک سخنرانی پر شور و پیدارگر پرداخت. آن بزرگ در غروب همان روز دستگیر و پس از انجام بازجویی‌های اولیه در زاهدان به تهران اعزام شد. یو از لحظات اولیه دستگیری تا استقرار در یادگان سلطنت آباد تهران لحظاتی تلخ و شیرین سپری شد که مقال بی‌آمده درصدد بازخوانی تحلیلی آن است. ■■■

■ **با سخنان من، رئیس پلیس زاهدان حیرت زده شد و فرورفت!**

افشاگری رهبر شهید انقلاب اسلامی در ۱۵ رمضان ۱۳۴۲ که منجر به رسوایی یکی از وعاظ‌الاسلاطین گسیل شده به این شهر شد از سوی نهادهای امنیتی این شهر بی‌واکنش نماند. آنها در غروب آن روز، آن مبلغ بیدارگر را در مسجد شیعیان بازداشت کردند و نزد رئیس پلیس زاهدان بردنند. به این ترتیب، دومین داستان دستگیری و زندانی شدن قهرمان داستان ما آغاز شد:

«غروب روز ۱۹ رمضان به منزل یکی از مؤمنین برای افطار دعوت شده بودم. بعد از افطار به اتاق خود در مسجد بازگشتم تا برای سخنرانی آن شب آماده شوم. دیدم کسی مرا از پشت در صدا می‌زند. در را باز کردم، جوانی شیک و خوش لباس را دیدم. به من سلام کرد و گفت: شما فلائی هستید؟ گفتم: بله. گفت: رئیس پلیس شما را خواسته. گفتم: برای چه؟ گفت: چیزی نیست، می‌خواهد با شما در مورد مسائلی حرف بزند. گفتم: من معنای این احضار را نمی‌دانم، اما این کار به مصلحت شما نیست؛ من دعوت شده‌ام امشب منبر بروم، اگر مردم بداندند من بازداشت هستم – به ویژه با توجه به آنچه امروز در مسجد واقع شد – عاقبت بدی برای شما خواهد داشت... به هر حال آن جوان برایم توضیح داد:

چاره‌ای جز ملاقات با رئیس پلیس نیست و من در این قضیه اختیاری ندارم. از مسجد که خارج شدم، دیدم پلیس و ارتش آن را در محاصره گرفته‌اند، دانستم که رژیم در اتخاذ یک موضع بازدارنده جدی است، ناگزیر همراه با آن جوان به نزد رئیس پلیس رفتم. مردی تنومند بود، با درجه سرتنگی. در انتهای یک سالن بزرگ و مجلل – با آنچه در بیرجند دیده بودم شباهتی نداشت – پشت میزی بزرگ تکیه زده بود، وقتی وارد شدم، مشغول نوشتن چیزی بود. البته این معمولاً یک رزست مصنوعی است که به واردشونده الفا کنند به او اهمیتی نمی‌دهند؛ بنابراین هدف از این کار تضعیف روحیه واردشونده است، به او سلام کردم، نه جواب سلام



«از پلیس زاهدان تا پادگان سلطنت آباد تهران واگویه تلخی‌ها و شیرینی‌ها» به بیان رهبر شهید

در میان فرزندانش

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

تاریخ

۱۳۸۵-۰۶-۲۸

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ



بیشتر اثبات نمود:

«در اتاق کنار، بازجو مرا به سؤال گرفت؛ بالای منبر چه گفتی؟ چرا چنین گفتی؟ مقصودت از فلان مطلب چه بود؟ این سؤال‌ها نشان می‌داد، همه آنچه من بالای منبر گفته‌ام به آنها رسیده، وقتی بازجویی پایان یافت، مرا به جای دیگری بردند. در آنجا با چهره‌های عبوس خاصی مواجه شدم و فهمیدم، اینجا ساواک است. رئیس ساواک زاهدان، در آن زمان از اشار معروف بود. او قبلاً همین مقام را در مشهد داشت و بعد به زاهدان منتقل شد. از آنجا هم به کرمان رفت و جنایات وحشتناکی را مرتکب شد. او پس از شعله‌ور شدن انقلاب از کرمان گریخت. به هر حال مرا به اتاقی بردند و چند جوان دور مرا گرفتند. با دقت مرا بازرسی کردند. کیف بغلی مرا برداشته و عکس‌هایی را از آن درآوردند و درباره صاحبان سختی شد به طوری کردند. کوشیدند تا از طریق توهین و تمسخر، نسبت به من جنگ روانی کنند، ولی بحمدالله من تسلیم نشدم، در برابر آنها سست نشدم و شکست نخوردم؛ در عین حال زجر و آزار بسیاری کشیدم. ساعتی بعد مرا بیرون بردند و سوار ماشین کردند و به خارج از شهر بردند. هوا تاریک و بسیار سرد بود. آن سال از سال‌هایی بود که در منطقه سرمای سختی شد به طوری که در زاهدان – که معمولاً سابقه برف ندارد – آن سال برف بارید! فهمیدم جایی که مرا برده‌اند، انداختند. این میهمان جدید، برای سربازان غیرمنظره بود. آنها جوان لاغر و کم‌سن و سالی را دیدند، با عمامه‌ای بر سر و عینکی بر چشم معمولاً احساسات را برمی‌انگیزد. سربازان از جای خود برخواستند، دور مرا گرفتند و با احترام به من سلام دادند. فرمانده سربازان وقتی آن رفتار را از افراد خود دید، دستپاچه و نگران شد و سریعاً مرا به مکانی انفرادی برد اما خود او نیز با من با عواطف خاصی برخورد کرد که حاکی از تأثر بود. مرا به اتاق کوچکی برد که یک بخاری خاموش در آن بود. رفت و برگشت و بخاری را روشن کرد و با مهربانی از من پرسید شما که هستید؟ و شروع کرد به صحبت کردن با من. بعد غذا آورد و سپس بیرون رفت. پس از لحظاتی بار دیگر آمد و در اتاق نشست. فرد دیگری هم با او نشست و با هم صحبت‌های جالبی کردیم. از جمله به من گفت کسی که باعث شده شما به اینجا بییاید، از خودتان است! و من منظور او را فهمیدم. همین که صبح

فرارسید، با من خداحافظی کرد و رفت.

این‌نکته را در اینجا بگویم که در همه بازداشت‌ها، هیئت ظاهری و قیافه من جلب توجه می‌کرد. به یاد دارم در نخستین بازداشت، وقتی وارد اردوگاه شدم، جلوی در نگهدانی بازداشتگاه ایستاده بودم تا ترتیبات اداری لازم انجام شود. در این اثنا، تیمسار مین‌باشیان که از مشهورترین تیمسارها بود از پله‌های روبه‌رو پایین آمد. از دور که چشمش به یادگان سلطنت‌آباد خیره شد و به سمتم آمد. وقتی به من رسید؛ پرسید شما که هستید؟ چرا شما را به اینجا آورده‌اند؟ پاسخ دادم: به من می‌گویند چیزی‌هایی هست که مخالف مصالح کشور است! پرسیدم: شما را خواست و در حالی که پرورده را ورق می‌زد از آنجا رفتی؟ گفت: خدایا! تو را شکر و آقای خمینی را دوست دارم؛ شکی نیست که این حرف را راست نمی‌گفت، بلکه قصد فریب و ظاهرسازی داشتم. در دل گفتم: خدایا! تو را شکر که این نظامی مغرور را واداشتی تا ناچار شود با یک طلبه جوان فقیر که در جنگ اوست، ظاهرسازی و چاپلوسی کند! مالیمت و مهربانی نشان داد و شروع کرد که در آغاز زندگی و عنفوان جوانی هستی، چرا خودت را به دردرس می‌اندازی و برای خودت مشکلات درست می‌کنی؟! چنین تصایحی معمولاً مخاطب را نرم می‌کند و وقتی نرم شد با او تندی می‌کنند و هر چه بخواهند به او دیکته می‌کنند! لذا باید در چنین موقعیتی، طوری قاطعانه سخن گفت که نصیحت‌کننده را ناامید سازد. به او

گفتم: قبلاً مرا در بیرجند دستگیر کردند و به نزد رئیس پلیس بردند؛ حرفی را که در آنجا زدم، برای شما هم تکرار می‌کنم. به او گفتم: شما مأمورید و من هم مأمور! من موظفم رسالت دینی خود را انجام دهم، شما هم می‌توانید وظیفه‌ای را که برعهده دارید انجام دهید؛ شما کاری بیش از کشتن من از دست‌تان بر نمی‌آید و من خود را برای کشته‌شدن آماده کرده‌ام، پس مرا از چه می‌ترسانید؟ تأثیر چنین سخنی روی اهل دنیا، مانند تأثیر صاعقه است. آنها از کلمه مرگ وحشت دارند. این افسر که جوانی خود را هم گذرانده بود از مرگ می‌ترسید و اینک می‌دید جوانی در سراسر آغاز راه زندگی به او می‌گوید: من خود را برای مرگ آماده کرده‌ام و از آن نمی‌ترسم! برش را بر گرداند، حیرت‌زده شد و فروریخت. بعد خونسردی و آرامش خود را بازیافت و دوباره به مهربانی به من گفت: آن‌شاه‌الله مسئله‌ای برایت پیش نمی‌آید، فقط باید تعهد بدهی که دوباره دست به چنین کارهایی زنی؛ حالا برای پاسخ دادن به چند سؤال به اتاق کنار برو...»

■ **اینجا دفتر ساواک است!**

به شهادت استاد، مواجهه جدی آیت‌الله خامنه‌ای با سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، پس از دستگیری دوم انجام پذیرفت. وی در زاهدان و از سوی عوامل ساواک، مورد بازجویی قرار گرفت و سپس برای طی مراحل اداری و گذراندن دوره زندان به تهران گسیل شد. به نظر می‌رسد متولیان این نهاد امنیتی، در جریان دستگیری دوم این خطیب مبارز دریافتند با یکی از مخالفان مصمم خویش روبه‌رو هستند؛ چیزی که گذر زمان آن را

خوبتر نشان داد؛ در این میان،

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌های جنگ

در مسجر عزیمت به جبهه‌